کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: کلام الملوک — فارسی

مصنف: صاحبدیوان محمدتقی علی‌آبادی

مؤلف:

خطی: نستعلیق و شکسته ۱۹ سطری بخط یوسف فرهی

چاپی:

سال ~~چاپ~~ یا تحریر: شهریور ۱۳۱۸ — عدد اوراق: ۹

جزء کتب: تاریخ — شماره خصوصی:

شماره عمومی: ۱۲۴۵۲ — شماره قبض:

واقف: اسدالله علم — تاریخ وقف: خرداد ۱۳۶۲

طول: ۲۰ — عرض: ۱۳ — شماره صفحات: ۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

لک الحمد یا ذا المجد والجود والعلی تبارکت تعطی من تشاء و تمنع تحمید و درود و نخستین صحیفه و درود و صحیفه
شهود احمد محمود صلوة الله علیه و آله الغر الذین عشر منت و سپاس بخشنده نعمت بخشنده نعمت را
سزد و سپرده پس از انعام عام و عطای تام که گدا و شاه را در آن یکسان خواسته نه از آن هیچ دریغ
داشته و نه از آن باز گرفته ذات بیهمال ما را فزون از آنکه بر شمارد و فزون از عدد
ستارها کرامت فرموده بر بزرگان چنین شکرها از آن خواهان کرده تا بگیرندگان را در ادای
چندین نعمت بزرگوار چه نیکو افتد انت کما اثنیت علی نفسک و قلت و قوله الحق و ان
تعدوا نعمة الله لا تحصوها و از آنکه پیغمبر پاک و برگزیده لولاک بر شاهراه رحمت داد و نعمت
در کتاب مسطور بر سر آمده که و اما بنعمة ربک فحدث اظهار نعمت را نوعی از ادای شکر شمرده
آنکه نعمت نشناسد شکر ادا نشاید و آنکه شکر نشناید نعمت نپاید تا تاسی بر آنجناب در بیان نعمت
خلاف وسع و طاقت کتاب واجب که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة الحمد لله از فضل و احسان
و فضیلت انعام مخصوص خسروی و شاهنشاهی داشته که بیان آیات قدرت ما را از ممکنات افزوده
خواسته با کمال اعتراف بعجز از مدلول المیسور لا یسقط بالمعسور اجابت آن آیات و علامت
آن بیانات [illegible] و تصلف [illegible] بر حسب تقریر و [illegible] خامه [illegible]
ره نشان برای [illegible] رفته که بینندگان حاضر را تذکره و آیندگان غایب را تبصره
بهره آید تا هر بشناسد که هذا [illegible] ملک [illegible] خلق [illegible] کار [illegible]
منطق علیکم بالحق نخست گوهر پاک [illegible] از آن [illegible] که [illegible] این پاکیزه این نوح
را [illegible] نسل [illegible] گشته [illegible] کمال [illegible] پذیرفته تفصیل این اجمال
آنکه [illegible] آق قویونلو [illegible] این پاکیزه

ابن نوح

ابن نوح که یافث پیغمبر مذکور و بکثرت اولاد و احفاد مشهور است بر روش سر نتیجه یک نهر و
فروع یکی چنین از او منشعب گشته پس از تسخیر ممالک شرق و شمال در ترکستان و چین مستقلاً [illegible]
و فتح [illegible] سلسله [illegible] آق قویونلو و قراقویونلو [illegible] روم و شامات
و دیار بکر بحیطه ملک و تصرف در آورده بقیت ایران [illegible] ایران را تسخیر و [illegible]
قسمت کرده [illegible] تواریخ و [illegible] سلاطین [illegible] سلسله [illegible]
[illegible] در تبریز [illegible] سلطنت [illegible] آذربایجان و گرجستان
و فارس افراخته [illegible]
دشت قبچاق [illegible] ترکستان [illegible] حکمران [illegible]
شاه [illegible] خان [illegible] سلطنت [illegible]
زمام اختیار [illegible] خان باز گذاشت و او [illegible] شاهنشاهی [illegible]
شمشیر [illegible] صفویه را [illegible] شاه [illegible] پس از [illegible]
سلطنت [illegible] اردشیر [illegible] ممالک ایران
و ترکستان و [illegible] گذاشت در گذشت بر حسب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] سلطنت [illegible] فرزند رشید خان [illegible] رسید
[illegible] شاه [illegible] عقد [illegible] خسروی [illegible] اجلال [illegible]
داشت [illegible] خلق [illegible] عقل [illegible] ممالک عراق و فارس
و آذربایجان [illegible] سرانه [illegible] مهلت
[illegible] نشسته [illegible] شاه [illegible]
[illegible] خان [illegible]

بجای سرور شاه عم تاجدارم محمد شاه که در روضهٔ رضوان قرار و در سبیل رحمت یزدان بروح پاکشان
نثار باد گوهر گرانبهای دختر یک برج در عرصه ممالک شاهان تخت و تاج و از سلاطین زمان ستانند
رخت و باج مانند یوسف و ابن یامین در یعقوب با محمد برادران گشتند بدین جهت چندی
امور سلطنت و استقرار بر ممالک مهد و کار دولت مختل ماند اختر بخت ایرانیان تیره و دشمنان
چیره گشتند زنان و ظلم و عناد زنده و در روی چهره عدل و انصاف در پرده تواری ماند عم
تاجدارم در تهرانند سیر از حال پدران اسیر [illegible] و بعد گشتند تا از جاه بکار پیش کشانه مغفر سر بتاج
رزمگاه و کمند به همه گیر نطاق کمر بر لیانه کمر [illegible] بستر برگزید و دستان وار
داستان بردی و مردانگی همه جا دلکار گذاشت بروز دشت بی روز شرانه روز و شب و نه شب
زمانه و جز بی نوبه شرانه خواب بود و نه خور بکار و دلیری خود سرور شد اگرچه بود رشک
اگرچه رستم زر همیشه تیرش بیشتر از خیال و در جی خصم لعبق تیغش بیشتر از نهاد [illegible]
عاقبت بهمان چند فن سود دست بسعادت یافت پسر که بدین چند [illegible] نهاد و
تخت ایشان نشسته بنده بهوید اقبال را به بنده وفا کرد و در کار کوشان زند جا بختان
کار ناشسته بود [illegible] شراب و ایام [illegible] چالش [illegible] و موج سراب از [illegible]
خیزانه ز تخت به تخته رفت و از کاخ بخاک خفت [illegible] فضا بردن شد ماه و از
عورت خطر برون شد شاه عم تاجدارم از تهرانند سیر از چون پیشه دید بکاخ آشیان سرور زاده آمد
و [illegible] را باز [illegible] گرفت [illegible] ممالک ایران از سند دربند الی هندجند [illegible]
گردنکشان دولت و ملت مدبر رخت و از شاهی بود [illegible] و [illegible] آمد خرمی باشد
و خرمی [illegible] و [illegible] و اندیشه [illegible] چون گوهر را
که چون مقصود جهان و منصفه مطلوب جهانیان و پرورده اقبال و بخت و شایان تاج و تخت بود

نوبت ظهور نزدیک گردید پدران نزدیک ما را روز بروز شوکت و اقتدار و بخت و اقبال
بیشتر بمنصه ظهور رسید خاقان مغفور شاه قلیخان بصمیم اقبال گشت و پدر تاجدارم [illegible] آن شد
و عم تاجدارم [illegible] اسباب سلطنت و جلال [illegible] این جلال و کرد؟ ایران او شاه [illegible] اسباب جمله
در تاریخ محمد شاهی مشروح و مضبوط است در سال هزار و دویست و یازده هجری پیشتر ممالک کوهستان
و بروج در [illegible] خواست ملوکانه کرد پس از [illegible] آن ممالک و [illegible] سعادت [illegible]
شوشی حصار [illegible] و [illegible] کنی آن قلعه کوتاه و قله آن [illegible] سرور ماه بود [illegible]
در جنب [illegible] ترک عزم کرده سال یازده [illegible] هزار و دویست [illegible] بود [illegible] زمان
دولت و فر [illegible] گشودن شوشی حصار لشکر راند [illegible] یافت و در آن [illegible] نظر زمین
[illegible] فلک [illegible] بر [illegible] آن [illegible]
[illegible] صادقین [illegible] بر تخت [illegible]
محصور بود [illegible] ذی القعده [illegible] بر دو تخت و تاج کرد [illegible]
[illegible] از این جهان فانی رخت [illegible] و دانی کشید [illegible]
فرو خفت آن [illegible] سر تا [illegible]
جهان [illegible]
چون [illegible]
دور [illegible] ساده قتان تاج و تخت [illegible] سلطنت
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]

در دارالملک فارس بمکاتیب حالات و منابع حضرت رسید کیخسرو ثانی دلیری روز در دو سوی نورکیس
نخجوان خونریز شاه ایران زمین با بسیار قوی از سرای سپاه و دهقان درگاه روی به تخت گاه ری آوردیم
جهد روزی را کمتر از ده روز بپایان رسانیدیم صادقان با هشت هزار لشکر بعرصه قزوین رسید
هنوز زانکه انجام مرکب و انجام شاعب را توقفی افتد چهار هزار کس از نهر من شوی پیوسته
و خستگی در هم پیوسته فدا ایرانی کردیم و از او در خواهنده داد شدیم در این هنگام آفتاب در
اسد هنگام شریف حضرت برکنار را لعبر در آتش بود و سنان نیزه شعله سرکش حول شهاب
برسیان و برق برکشان و صاعقه برگیاه برافاخته ظفر یافتیم تخت و کلاه از او بازستده
آن سر بد و کلاه را با آتش سوختیم به تخت سلطنت با شوکت جم بجای جم نشستیم لعبر فروز
برافروزگاه. اما باره جشنوانی کلاه به پیم شاهی سرافرازیم بگیر روده و رسم نوع خیم
زشاهان گذشته گرفتیم باج نهادیم از برد دهقان خراج رواق ایوان بر طاق کیوان بسودیم
از بر کلاه فر آفتاب و ماه افزودیم لعبر جهانی هازم دهر جهانی عازم کشور گشودیم و
لشکرها شکستیم زبردستان زیردست آوردیم و به زیردستان بخشش کردیم در بیت سال
به ابتدای سلطنت از منتهای کرج و ارض تا اقصای غزنین جهان را به راه طولگه و از لب رعمان تا
بحر خزر جهان را به راه عرض سلطنت قاهره بتخر در از بدل کاسر و در رفت شاه عوایی ظلم دیده بود
از هوای مملکت مرتفع و با بیعتی از عرصه جهان منقطع داشتیم تو با وکلان کاخ سلطنت
و بو ور دکان حجر [illegible] بعیر شاه بزادلان بعدل و داد بر ق بره دنیا عدالت و انصاف
تا کشور ایران معمور دارند و همت بر حفظ حدود و ثغور گمارند در هر شهری شهرداری و در هر عرصه
شهوری گماشتیم رخنه اطراف کشور و ثلمه اکناف مملکت از تکش و تکش ایشان حصین
حصین و سدی متین یافت رواج مذهب شریف جعفری و مزاج ملت حنیف اثنی عشری که در سی صاحب

شرع متین و ناظم مناظم دین مبین صلوة الله علیه و آله اجمعین با حفظه جمعی از عقیده پیوا و کفره
هر یک [illegible] شده و نامنظم افتاده بدان سان که در باب تواریخ از صدر اسلام تا این عهد
سعادت فرجام در احوال خلفای جور عنوری قام کرده سلاطین و حکمرانان جهان را با چند
مذاهب و اتفاق معایب و مثالب و ارتکاب اعمالی که طبع سرده اند در این دنیا
داده و عقیبت دنیا بر جای خود بازنهاده که اسباب و کذاشته و آمده و شده تخت
احمدی بر اسم شریعت غراء [illegible] بقواعد ملت حنیفه بر دفتر روزنامه حالات و اقبال
و رونق در رواج و صلاح مزاج دین و ملت جهدی بلیغ و جدی بی حد بسته دل از زمانه ایام به
ائمه اسلام نهادیم در همه بلدان مساجد و مدارس و معابد بر پا داشته مقتبان مجتهد و مقتدایان
متعبد و [illegible] متقید و طلاب مستعد با ارشاد عباد در صلاح معاش و معاد مستقر و وظایف
و ادرارات ایشان از اعیان دولت که در مقرر و مستمر داشتیم کشور از عدل آباد و لشکر از بدل
سیم و زر دلشاد بس از چندی جمعیت تغلب و تسلط روس در ممالک روم و فرنگ جهانگیر
ولی مجروح شده ایران از ان فتنه آتش ناسور و مصدوم از آشوب الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها
سرحد نشینان گرجی و ارمن و فتنه جویان قفقاز و قزلباش بسبب ارتباط مذهب و وحدت علائق
و الکفر ملة واحده کفره گرجی روس را حول [illegible] از سد دربند و حد البرز کوه گروهی
مست آذربایجان راه دادند و آن بلیه ناگهان و قضای آسمانی که سد [illegible] بود و در
مثال بر دو بحر خزر بر خود کشید و روح آن باده ها و درخ آن عارضه فتنه به تیغ تیز
و خنجر خونریز [illegible] و با جمع یافتیم با لشکری گران [illegible] و دادگستر [illegible] شاهان
جهان بستان [illegible] اطراف کشور [illegible] رسم بازرسان در سترده [illegible] از مرز
به نشیب آن دو به دفع و رفع آن کرده عنان عزیمت گشودیم الله رحمت حرمت آنرا و این سعادت

بدین سعادت نائل آمدیم و این دولت و توفیقات خاص خود شمردیم همه روزه از غیب امام علیه السلام
تا اوان این دولت مسعود از احکام [illegible] شرعیه [illegible] این کار را [illegible]
انتساب این موهبت بر روزگار دولت ما افتاد و درجه رفیعه المجاهدین فی سبیل الله [illegible]
این سعادت [illegible] اسلام [illegible] با عقیده خود [illegible] و
مکاشفت و منازعت و مقارعت و مقاتلت و مقابلت در پیوسته در [illegible] و
[illegible] و نشناخته [illegible] خزان و بهار از کار دیگر نیاسودیم [illegible]
[illegible] دو دو [illegible] آوردیم در سال هزار و
[illegible] روس قدم [illegible] پیش نهاده [illegible]
[illegible] صادقه [illegible] فی سبیل الله [illegible]
[illegible] فتح و شکست [illegible] با حیات جاوید
داشتند پس از طول مدت [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] از خزانه [illegible] بذل کردیم [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] فرستادیم [illegible]
[illegible] این دولت [illegible] احکام [illegible]
[illegible] مقبول [illegible]
آنچه [illegible] السلطنه [illegible] اول [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] مسالمت [illegible] و مکاتبت و مصالحت
[illegible] این دولت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] روزنامه [illegible]
[illegible]
[illegible] آیه [illegible]
[illegible] خاقان ترک [illegible] و سلاطین
روم و فرنگ [illegible] و رواج افزودند سفرا و وکلا با هدایا و تحف از انواع
ظرائف و طرف [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] صنایع بدایع و بدایع صنایع [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] وقایع دولت [illegible]
[illegible] سلطنت نظماً و نثراً کتب [illegible] آوازه این
[illegible] الکنون [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و سلطنت [illegible]
[illegible] آوردیم [illegible]

افراشتم است خود همت فرا از صفحه روزگار بر داشتیم جهان روشنی بزیبا فت و جهانیان
آراستگی و افزایش گرفت همین بخت را روی روز اقبال و بخت را با پرتو جمال الهی تدبیر
با لطف تر مطابق و دمساز است و بخت جوان با رای پیر موافق و انباز بلکه منصوص است
حصص ملک حضرت است ملت و افزون داری که چنین است فحمداً له ثم حمداً له -
از آلاء و نعماء نامتناهی محصور حضرت ذات و صفات با دیگر آشته و بدان خصایص زاد اشتمال
جهان و فرماندهان به یک خبر از ترین صور صفات جلیله جلال و کمال است که با شتمال فا
ذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون در کتبه آن که ذکر و تمهید شکر بی پردید - پس از
جمال بدیع که وصف قلم صنع بر صفحه ابداع به نگارانه صورت نگاشته و نقشبند ازل
در لوحه ایجاد چنین نقشی نبست و لو انه فی عهد یوسف قطعت القلوب رجال لکان
... درست به عفاء و تمامی اجزاء بهره لطف برافتاده صنعت کاری صانع به تشبیهات
ناقص باطل و صنایع مانند چهره و ماه و آفتاب و سنبل و شبیه تاب قد سرو چمن
و غنچه به سوری و سمن عقلم سخن از او عرض حصیر وارد گفته به لعل الزمان اعتراض گوید -
نگار دلکش که صورت لعبت دلکش ... لولا ... المحیا ... الدهر لولم تخف ...
لو لطفت ... لولم تصید و البحر لو عذبا - و این رباعی شرح لعبت سی فرمودند -
گر سرو چمن قد تو است رفتار تو کو ور غنچه چو لعل لبت گفتار تو کو گیرم مه چهره روی تو
تا به خورشید از ... سیه زلفت رخ تو کو جای به آفتاب و ماه از دور فتق ...
از چشم بد ... دور ... بر او خوانند هزاران ناظر ... آن آیه ... فتبارک الله
احسن الخالقین در وزن شان است بر روی ... و باز ... ماشاء له ... هذا بشراً ان
هذا الا ملک کریم زنهار جهان و خیال نقاشان مانی نگار و چهره پردازان آذر ...

آن صورت زیبا و پیکر دلنشین دل آرا از زینت کمال و رونق با زیور و شوق دیدار چو بید
و صفحه فاطر از دیگر نقش شوید منظری فند از شوق بی عیب فخر زیور ... قلب
روح مجسم عقل مصور رحمت ظاهر نعمت باهر بهشت ... چشمه زنهار صورت جمال
... در سیدان والیان ... بار و ... گر و داور ... قهر ... با رقه کرم ...
ستم داد و سطوتهای و بیداد ظلمها فتمیلو لوم الکوفن لقد المذنی و تقطیر یوم الایش من تشفیه
الدم از سیاست عدل فتنه سوز ظلم گداز و حرارت عقل حجر بر ور ضعیف نور زبور
لطیف با رسلیها گشتند و باری تحقیقت رهبر شیطان نشد ظلم از بیرون در آ و ملک بیدار است
و فتنه ... گر بدار البولد است در محضر انس و منبر قدس باشغال با جمال سلطنت و جهان
جهانمملکت و تمام رتبت حکمت عمیم بدرارت و به نقصا نیف عمیقه بدر بدل العلم لذکره التعلیم
و التعلم ... نور تعذفه الله فی قلب من شاء و خواهد نصاری در ترجمه آن گوید علم الهیت
از قلم خیزد علم آن است که الله در دل بنده ریزد و انکه از تمهید مشکلات و تحلیل معضلات
و تفسیر مجملات و تصریح محکمات و توضیح متشابهات از ملهمات خاطر دقاد و وارد است
ضمیر نقد و سیر نهاد در مراتب نقلی و عرفانی ... گر و ... پذیرد محققان عهد و
افاضل عصر به رسایی برند و از ان قواعد فوائد جمع کنند مدرسین خانه اکثر از خاطر
و استنباط ضمیر را با نبدیل فضلت داوریا حضرت و وقتی اگر در نظم اشعار و وزن افکار
اتفاق فرصت و لیاقت ... سنجیده ... شاعر ... عهد و بلغای
زمان اند در زمان سرمایه سخن و پیرایه انجمن ... از قصاید شاه و نه غزلیات عاشقانه
و مثنویات عارفانه و رباعیات مشتاقانه ... و جمله ... سنان زمان و نیز
نهند در روم و مصر ... برند ... نهند ... گر ... با ید داد -

ملوک اطراف تحفه فرستند و غنیمتها یابند ملوک و سلاطین در عنوان آن کلام الملوک ملوک الکلام
بنگارند و کتابخانه سپارند سخن عقل چون بپیوندد نظم لؤلؤ خوشاب گنجه در جوف صدف
خزد و از آتش غیرت آب شود آویزه گوش و صدف شود از استماع آن به دلیل الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه لؤلؤ منثور اگر آب حسرت بدان آرد هر آینه دارد و هرچه
بر جبال زرشک فرو ریزد و لیکن قدر آن هزار هزار زده فی سنبله سکه درینه از علاقه شیرین
به نیاز بسر فرستد و نبات مصر صورت دعیه نیشکر تقیه بتصرف تا زبخشد و از قوه نامیه با همه
علاقت اطراوت نبات شکر تلخ و از عنوان العالم رهی دقایق ادبی هم انجمن زنبور عسل
شد و نمونه عارفان مصر و غلغله صوفیان روم از آن طلسم دیگر است و زان لفظ دلپذیر
دنبر بزرگ ایست را قبول عامه و از لطافت تامه است بر این ذوق شریف محصوص داشت
دایه و الفت ملک محبت بین بر آن مخصوص الگفتار این چه لطف و حبیباز این سلک در کلم
رضای باسر دنبه و پایه بالای سرنهند لعبان را اگر وزهای گرانقدر باشد به نیاز آویزند
لعبان را از هر جهان عزیزتری چه بند به تاج بخشند روی سخن با پیر اهل دل اسلامیان
چه تیغ بر سر و سرین دار در پیشند به درده این نعمت دیده ودرم خورند این نعمت عالمگیر
زهی خدمت اهل نعمت شناسند سیاست قهرمانی اهل سیاست و کاربر دلی دارند تحفه در
این مذهب تنفعه شرک و ظلم در این مشرب موحد و ناز زند که آکنا و آنکه داند
راه هدف در این مقصد بجویند و نخ احسنه در این مقصود بگویند والله فضل الله
یؤتیه من یشاء خدای جهان داده این فرهنگ تواناییه و فرمانروایی عزیز درانداز و
عزت روایت چون داند این نازهای ارزش آن است بدان درجه روی نازم درآمد
چون را از آن نازنین درجه داست هم نعمت بهای قربان اندکی زبانم بخش این بیهر سپاس

المال والبنون زینة الحیوة الدنیا همگان را نعمتی عظیم و موهبتی جسیم است از فرزندی پاک
و در دریتی پاک تا اینزمان آنچه در رقعه مصاف ظهور دارند و در نتیجه عفاف مستور صغیرا
کبیرا مصونا عن الصغار و الکبار از آن چشمه زاینده صلب فرزانیده دولت و نتیجه فرزند داده
تاریخ بهترا از سعید شیرین مشجردان بوده شیر و بلندش در باغ تربیة فی ایکیت باشد الکرامه
نادر تا بپرسند قله عشرا اتسالها همه روزه بار و بار دراقند گنجیم کهنه کلیما ف ب کوکب
بدر الکوکب تا دری الیه کراکبه پشت دولت روی نصرت عضد ملکت معین ملت فارس
میدان شجاعت هادی سفینه شرایعت با وسعت صدر و رفعت قدر و همت بلند و تحیت ارجمند
به آدری را شرط برابری بدانند خط برهب به دلیر کشیاری و دولت داری است رعایت کنند
درصورت اگر سعد و حمیت زنند و در سفری تمکن و انبار زنند هست و شرایعت فنون از هدایت
مصادفت و شرافت زانی از درجه اخوت دارند تا وراثت القربی برده بنهم و الصبح اند
ما بعد المنایب عوض انوال هر زوال و انتقال آن به بذل و بخشش دوست دریا نوال مستطور
و مقصوری از نسخ اشباب زرهار و نسخ کتاب گوهربار اندوخته کارو جهال و دو حله صیاد
ارز زیب دیار در شرح زینش بر تو از هالی صحرا در سعد از لکه که رستنی کا وزغ مده ایلغلب هم حنبره
مناسب و هم حساب آن ندانند و حسب عقد حسب آن خوانند اگه که گذاشته زاری جدا
شناسان کد ری و گنجینه تاج و کشور خوارج مملکت برآن قیمت نهند تقصیر آن را بدین اجمال
قیاس توان کرد که روز زیک از نهان بار و بهشتیان کار زرین خدمت نو رسیده عرصه داشت
که خدام حریم حرم سلطنت از عدم لیاقت هر صفحه سیم و زر و غرفه لعل و گوهر با برف برآب
فلک ریزند از نشانه فلک و نه از فرشتگان و فضائله آب باکه چون نه جنس این ازکنار وجود
مردم شهر لعل و گهر برند و سود را حصر کنند اگر در حفظ آن اشارتی رفته لعل و گهر و غبطه سفرو آن

فرموده‌ایم نه تنها از این سو تاریخی است و نه خزائن را از این طرف به تفصیل بیش از قیمت
انتزاع هنرش در بستان [illegible] پسندیده بعضی از آنها را [illegible] حقوق هنر [illegible] روز
در روز کارش پیشقدمی رفت [illegible] با مکتبی هنری و دستگاهی تمام است در طلبش [illegible]
رفت در روزی ارباب تجارت و اصحاب سلامت [illegible] آورده [illegible] روز کارش [illegible]
عرصه داشت [illegible] فلک [illegible] آن اقبال که [illegible] تمام یافته [illegible]
با زرادم و معتبر بر دیار [illegible] تا صواب خویش [illegible] بوده شکر نعمت بگفته و باز [illegible]
هنرت یافت هم [illegible] قطعات جواهر بهای [illegible] از خون [illegible]
گرفته و از [illegible] سنگ یافته [illegible] جواهر [illegible] و تقویم آن [illegible]
در بازار [illegible] جوهری [illegible] قاطع است [illegible] دریای نور [illegible] کوه [illegible]
تاج ماه [illegible] افروز [illegible] بضعه [illegible] دانه [illegible]
[illegible] برای خلعت از [illegible] سیم و زر [illegible] لعل و گوهر [illegible] این بهر [illegible]
آن هیچ [illegible] دریا و کان [illegible] توقیع [illegible] را در [illegible] اجمال آنکه
ارباب صناعت و صباغت ایران در ترکیب [illegible] قدرت [illegible] و سلاطین روم [illegible]
در زینت آن زحمت بوده [illegible] سلاطین روم [illegible] از
تاج مرصع [illegible] زرگر و جواهر [illegible] آمد
لا الٰه [illegible] و فی الاقصار [illegible] در ترتیب و زینت
و صنعت [illegible] [illegible] در [illegible] اند و در [illegible] بوده
برنشانده [illegible] از این [illegible] از [illegible] الگو [illegible] عجب
[illegible] دکان [illegible] و شگفت نه [illegible] از آن [illegible]

دریا و [illegible] و از صنایع ایران تخت خورشید است [illegible] و [illegible]
دیگر جواهر آسمانی است [illegible] و سیار [illegible] هنری [illegible]
[illegible] و نیز تخت سلیمان [illegible] تخت [illegible] و از [illegible]
[illegible] کرده [illegible] از کوه یاقوت زرد [illegible] با گوهر [illegible] روح [illegible] از [illegible]
بر آورده با انواع [illegible] صور [illegible] ثوابت [illegible]
[illegible] و شجر [illegible] زمین [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] آب داده [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] در صور [illegible] آن [illegible] روح حیوانی [illegible]
[illegible] ولیکن [illegible] در دست [illegible] گوهر [illegible] است [illegible]
شهرها و [illegible] شهر [illegible] اسلام [illegible] شهریاران [illegible] کشور [illegible]
[illegible] در [illegible] شهر [illegible] و [illegible] راه صبح و شام [illegible]
[illegible] ایران [illegible] دولت [illegible] است [illegible] زمین
[illegible] از آنجا [illegible] روس [illegible]
[illegible] فلک [illegible] چون [illegible] از [illegible]
دریا [illegible] در بار [illegible] کوه [illegible] کرده [illegible]
از [illegible] تخت [illegible] است و [illegible] فلک [illegible]
[illegible] نشستگاه [illegible] [illegible]
در [illegible] لاجورد [illegible] رنگ [illegible] صور
[illegible] ترکیب و صورت را [illegible] مصوره [illegible]

و صنایع و اشکال آن اقلیدس عصر و مهندس دوران را حیرت همی بخشد و در پرگار حال در
نهاد خود رزان عالی ترند که سرشت منحصر است به بیان بدایع آن و دیگر حوض بلور است
که غواص اندیشه در لجه تصنع آن بصنع خوض نتواند کرد و از لطافت گویی موج بر آب
تحسین لطف آن ماء جاری بدو پیوند نیکو کرده گشته لب طرح آن ایوان را محیطی بلند ایوان
بسیط نیز با موجی شگرف و فتوری ژرف چو موج او برانگیزد فلک را پس بود غوطه
همه درّی او برانداز و حبابش را پس بود زیور و جو آن را که مشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری در کاخ بلوری صنعت گر حلقه ها عقد
پروین بر سقف آسمان آئینه گون نگون که کشتی وسط آب همی نقش و ستاره همی گردش
اگر خورشید با درخشی بسیم در سبزه و سبزی برخاسته از تابش آئینه وار آفتاب
افشانده از سقف و جدار پرتو انداخته با اقتباس هدف و استواری پیر
در جو آسمان و جوز الهوا چون لؤلؤ لالا متلألأ مانند قطرات منجمد از ابر بود و لاله
دو گردد رشته رشته از تجه بلور از الکهربت سینه صفا حقیقت نجم الثاقب ذات بروج
که کانما بدر الدجیة طالع و المشتری با ذنب همی و قد چون دریای آب و قرصه قباب
که نام چون نه سوسن هر صفحه از آن صحیفه سال و روز کار است فلکی از صور اقلیدی و نقوش
چون در او نظر کنی اسرار روزگار رخ خوانی و احوال عالم کون و فساد بدانی زلف تا کلاه الیش
حساب بر گیرند که نسخه فهرست عالم چون سما کنند و نیز لکهکر دقیقه باب تفسیر و اوقات
و تحصیر ساعات شبانه روزی را از زمانیات اسکال به بهانات فن ترتیب و ترکیب کرده
علامات و آلات حیثی برای تقسیم رخته و علامات و با نجم بر گشته دول گویی آفاق نیسه
در طی بدورات زمان و خطوط آسمانه ازرات شکال فلک خود شید را از خط شعاع و ضبط

صفیه بحور خروج بسته دارد تا از جاه مغرب به شرق شرف روز و در جستجو زوال با اوج
کمال شرف نه چون تیر که کمان رود هنگ تحرکات طبیعی چون نگوش رود همی بر دهم فنجان
و شیشه برای دارد و ظروف تو انا و چینی بنا در این صنعت ماهر بی سحری کرده اند
ساغری گویا به نو شان امر سر و دیگر ظروف وادیه همی آب در کمال لطف و صفا
لبریز دل فکانما و لا قدح و کانما قدح و لا خمر سیم همه جام است و نیست گویی آب
همه آب است و نیست گویی جام از نهایت نور و صفا که شاع شعاع نجیب الهوا چون
آئینه درو آفتاب خیره گی بخشیده البصر و سطح بزم بلور را چون ستاره بر سقف
آسمان رسته در رشته و دیگر تصنعات گونا گون که هنر نو به نو منقوش از تعداد دو بیرون
بیرون صرف سخن از نو و کش بطرح مینائی و اثر زیبا و عدل و داد است کرده آید بدو گو
لکن تتبع هاله و یک هاله تتبع عمارات سر رکات و امارات خیرات است
از همه بلدان ایران از پس عهد و بدرس و رباطات و قناطر و تعمیر رضاات و بظهور اسی
از در و ب بر صنع نجو ر و صفا دقیق اشکال و ایوانها و گنبدها مفروش تخت طلا و رخام
طلایی امیر را ساخته در زمان که صنعت انوا کرده دیوار و دیگر زینت رخته از
نقره و گوهر و مرصع جبه زر سیم و زر به دوش شعار اسلام و اعلای اعلام شریعت سید انام
علیه السلام ترکیب بر ترتیب ابداع انه از ده که در تجاوز می سیال دیوان اعراب
ثبت دفاتر است و دیگر عمارات سلطنت و سرای دولت سرای شوکت و در حکومت
جوی بلند تمثال معماری است و آن شهر رشته اقلیدس اندیشه بدل آن اثار نامدار ملک
به بنیاد در حال بنی بمدل محکم و بنیان چون بنیاد دولت مستحکم و استوار و اینهم همه حفظه
طهران حفظ استواری ملک و ملت است و حفظ رجال دین و دولت در ساختن رفیع و بناهای

وسیع [illegible] و اثر اکثر شهر فی البلاد روضه رضوان است و کعبه جان و دل
و قبله اسلام و ایمان مردم روز و شب [illegible] حرم رو به رفعتش نازل [illegible] و در
اهل بهشت انوار اطراف روان آب حیات آنجا با انهار پایه گاه طوبی سایه و سایه آسمان
[illegible] زمان را [illegible] گویی کلام در حسن
تاب در [illegible] و طاق و صفه در رواق و خلوت ها و طبقات ایوان
[illegible] و عرصه [illegible] بهشت آیین فلک تزیین
[illegible] با بدیع جهت انوار [illegible] داستان [illegible] ایوان و دکان
در صرف [illegible] آثار سلطنت [illegible] پایه استوار و بنیان شوکت را [illegible]
[illegible] تا ابد از جهان [illegible]
و نظر [illegible] فوق [illegible] نظر [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] ثابت و سیاره در [illegible]
در [illegible]
و عرصه [illegible] قانون و [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
و هر عراق عرب و عجم در [illegible] فارس و عرصه [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] در [illegible] جمع [illegible]
در عرصه [illegible] کنند [illegible]
[illegible]

[illegible] پرتو [illegible] سر [illegible] جهان در جهان کشور [illegible]
[illegible]
[illegible] صدف [illegible] سراسر [illegible]
[illegible] حالت [illegible] اللهم [illegible]
[illegible]

تا [illegible] بزرگ [illegible] رسید [illegible]
کار [illegible] را از [illegible]
[illegible] طهران [illegible] از [illegible] حملت [illegible]
شهر قم رسید در [illegible] و [illegible] سعادت [illegible] توقف کرد
ترتیب [illegible] بهشت [illegible] روضه [illegible]
سلطنت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میشاد به این قدر بس مبادرت نمود فلذا قطعه که در این مقام گفته آمد ثبت افتاد فاعتبروا یا اولی
الابصار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الملک دار السلام

این رساله که به حسب تقریر [illegible] المغفور علیه والرحمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وحید [illegible] لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب ۱۲ شهر جمادی الاول سنه ۱۲۷۷

در شهریور ۱۳۱۸ که آقای یوسف [illegible] تحریر یافت [illegible]

